

در این مقاله سعی خواهد شد نظریه انسجام درونی تشریح و تبیین گردد؛ نظریه‌ای که به عقیده من، مبنای علمی حرکت از یک جامعه سنتی به یک جامعه نو و برخوردار از توسعه پایدار می‌باشد. اما منظور از این نظریه چیست؟ به عقیده من، همانگونه که در علوم طبیعی، کشف و استخراج قانون میسر است و اصولاً نظام طبیعت اجازه انجام چنین کاری را به انسان می‌دهد، در جوامع انسانی و در محدوده رفتار اجتماعات بشری نیز می‌توان به مجموعه‌ای از قواعد کلان، روندهای پایدار، قوانین رفتاری و خطوط کلی ناظر بر فراز و نشیب‌های جوامع انسانی دست یافت. این امر به متدلوژی شناخت جوامع انسانی و تجربیات انباشته انسانها بر می‌گردد و مناظره میان سنت‌گرایان و رفتارگرایان و سپس فرا رفتارگرایان نیز در همین زمینه بوده است. به این صورت که آیا هر مقطعی بخاطر ویژگیهایش باید مستقلاً مورد بررسی و قضاوت قرار گیرد، یا اینکه از میان مقاطع مختلف تاریخ بشر و جوامع بشری می‌توان قواعدی را استخراج کرد. متدلوژی قرآنی هم به صورت ارائه قواعد کلان (و یا اصول شرطیه و یا آنچه‌ان که در روش تحقیق می‌گویند، فرضیه‌های اگر- پس) می‌باشد. در این رابطه می‌توان به کتاب سنت‌های تاریخ در قرآن، اثر مرحوم باقر صدر رجوع کرد. ایشان در این کتاب به گونه‌ای تازه، متدلوژی پیچیده قرآنی را در شناخت تاریخ جوامع بشری عرضه کرده‌اند.

با مروری در تاریخ، ملاحظه می‌کنیم که لازمه بنیان گذاری هر نظام، و پیشرفت هر جامعه، وجود دو نوع تمدن بوده است: اول، تمدن مادی و دوم، تمدن فرهنگی. تمدن مادی یعنی ابزار، یعنی روشها و کاربردها و تمدن فرهنگی یعنی بنای مستحکم اندیشه‌ها و اهداف و بینش‌ها و دریچه‌های شناخت. اگر نظامی از یکی از این دو تمدن بهم پیوسته و بهم وابسته غافل شود، یقیناً زمینه‌های شکوفایی و صعود برایش فراهم نخواهد آمد. در سراسر تاریخ تمام تمدنهایی که وجود داشته‌اند به این دو عامل مادی و فرهنگی مجهز بوده‌اند. در اینجا، منظور ما از تمدن صرفاً بر پا شدن حکومتی نیرومند است که فراتر از مرزهای خود نفوذ داشته و برای مدتها، جهت گیری خاصی را معرفی کرده است. در ایران قدیم، در صدر اسلام، در چین باستان، در مصر، در آفریقا، و در قرون اخیر در اروپا، به نمونه‌هایی از این تمدنها بر می‌خوریم.

سنوالی که مطرح می‌شود اینست که چگونه این تمدنها سقوط کردند یا علائم سقوط و ضعف و ناتوانی در آنها پیدا شد؟ جواب فوری و نظری ما اینست که وقتی این تمدنها به شکوفایی و بالندگی رسیدند نتوانستند میان تمدن مادی و تمدن فرهنگی خود انسجام درونی ایجاد کنند. بدین ترتیب مشکلات داخلی و خارجی پیدا کردند، پویایی عملی و فکری خود را از دست دادند و به تدریج و ناخواسته رو به اضمحلال حرکت کردند. بنابراین، اگر جامعه‌ای بخواهد نظام جدیدی بنا کند یا فلسفه تازه‌ای را به مرحله اجرا برساند، باید در این دو میدان کار و فعالیت نماید.

تمامی کسانی که تحولات فکری و عملی انقلاب اسلامی را از آغاز تا به حال دنبال کرده‌اند به احتمال قوی در این نکته اتفاق نظر خواهند داشت که کار تئوریک بسیار کم انجام شده است. طبیعی است که هر تمدن جدید نیازمند کار تئوریک و کار بینشی و فکری است. البته بنای تمدنها تا اندازه‌ای مستلزم انباشته شدن مفاهیم تازه و مصادیق و نیز صیقل دادن آنها و تصحیح کردنهاست. به عبارت دیگر، به گذشت زمان نیاز است تا جامعه به آفات و نارسائی‌های عملی و رفتاری و فکری خود واقف گردد، اما این امر به معنای بی‌نیاز بودن از استحکام اولیه نیست. هر تمدنی در ابتدا، حداقل در کلیات، محتاج روشی فکری و بینشی است تا آنرا با گذشت زمان محک زند و بر مبنای سعی و خطا به اصلاح و رفرم بپردازد. با توجه به این مقدمه ساختاری پیرامون سقوط و صعود تمدنها و ایجاد نظامهای اجتماعی، وارد بحث اصلی یعنی سنت و مدرنیسم می‌شویم.

● این مقاله بر پایه سخنرانی مورخ چهارم آذر ماه ۱۳۷۰ در دانشگاه شهید بهشتی تنظیم شده است.

سنت، مدرنیسم و فرهنگ توسعه

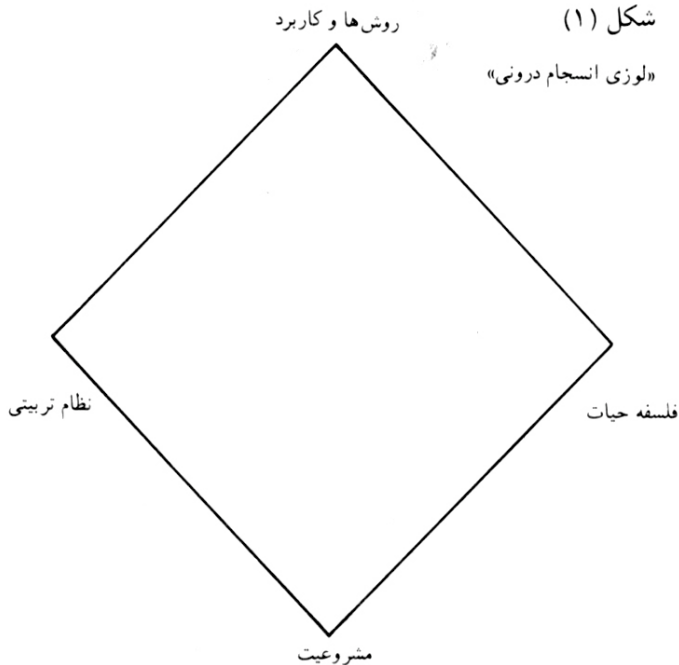
○ نوشته: دکتر محمود سریع القلم

استادیار روابط بین‌الملل دانشکده اقتصاد و علوم

سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

○ یکی از مشکلات جامعه کنونی ما، روشن نبودن تعریف مفاهیم مختلف است. چه در میدان سیاست، چه در میدان اقتصاد و چه در میدان فرهنگ و مملکت داری، بسیاری از الفاظ و مفاهیم به صورت شناور و با انعطاف پذیری بسیار مورد استفاده خاص و عام قرار می‌گیرد، بدون آنکه حدود و ثغور مفهومی، لغوی و عینی آنها روشن باشد. البته استمرار مباحث فکری و مفهومی در یک جامعه ضروری است اما برای ایجاد ثبات و پایداری در تئوری و عمل، به مراتب مهم‌تر است که در میان خواص، نخبگان و مجریان طراز اول یک جامعه، در باره مفاهیم کلیدی اجماع نظر حاصل گردد. سنت، مدرنیسم و توسعه از جمله مفاهیمی است که چه در میان نخبگان و چه در فرهنگ عمومی و اجتماعی ما، تعاریف مشخص، قابل ارائه و جا افتاده‌ای ندارد. از آنجا که بحث توسعه و توسعه یافتگی از مهمترین موضوعات در جوامع و نظام بین‌الملل در قرن بیست و یکم خواهد بود، تلاش و جدیت در حل معضلات مفهومی و عینی واژه‌های فوق، بی‌تردید به ساخت آینده بهتری برای جامعه ما کمک خواهد کرد.

شکل (۱)



دارد. برای جامعه‌ای که بخواهد با ارزشهای الهی حرکت کند، می‌تواند از این میدان وسیع در غرب‌گزینش عقلی و منطقی کند و به نسبتی که نیاز دارد، از آن بهره‌جوید. بنابر این، ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که عقل و علم و توسعه - یافتگی به مفهوم عقلی و علمی آن، ضرورتاً با معنویت و اخلاق و پایدها و نیاید تلفیق نشده است. به همین علت در ابتدای بحث اشاره شد که ما در فرهنگمان با مشکل تعریف و مشکل تنوری و بخصوص متدلوزی و روش شناخت روبرو هستیم. متأسفانه ما شیوه‌ها و روش‌های تجزیه فرهنگها و تمدنها را نیاموخته‌ایم. آنچه می‌توان به عنوان جمع‌بندی مطالب این قسمت از بحث ارائه کرد، اینست که جامعه‌ای به طرف توسعه می‌رود و می‌تواند مبانی عقلی خود را به فعلیت برساند که در راستای انسجام درونی حرکت کند. همان‌گونه که اگر انسان بتواند میان اجزاء و جنبه‌های مختلف زندگی خود ارتباط منطقی برقرار کند و تجانس میان رفتارها و اندیشه‌ها و اهداف و معاشرت‌هایش به وجود آورد، در قالب فلسفه و جهان‌بینی خود موفق است، یک جامعه نیز باید میان ارکان داخلی خود نوعی انسجام و ربط منطقی برقرار کند. اگر یک کارخانه، یک موسسه، یک مجموعه فرهنگی و آموزشی یا تولیدی انسجام درونی داشته باشد، بتواند اهدافش را روشن کند، به صورت سیستماتیک بدنیاال پیاده کردن آن اهداف باشد و ابزار لازم را فراهم کند، آن موسسه و یا کارخانه در کار خود موفق خواهد بود و این قاعده طبیعی در همه جا قابل تعمیم است. هر تمدنی که بخواهد به طرف بهبود و تکامل پیش رود باید به فکر مکانیسم‌های ایجاد انسجام درونی باشد. نظریه پردازان عموماً به عوامل خارجی و داخلی توسعه یافتگی می‌پردازند و در بحث توسعه، معادله خارجی - داخلی مطرح است یعنی اینکه توسعه یک کشور چه اندازه تابع عوامل داخلی و چه اندازه، تابع عوامل خارجی است. ارزیابی کلی من این است که اگر کشوری علاقمند به توسعه باشد، باید بیشتر به داخل توجه کند تا به خارج. عده‌ای معتقدند که توسعه کره جنوبی مرهون سرمایه‌های آمریکائی و پوشش نظامی آمریکا و فضای مساعد منطقه‌ای و بین‌المللی برای توسعه یافتگی بوده است. گرچه این عوامل مهم بوده است اما در توسعه یافتگی کره جنوبی نقش تعیین‌کننده نداشته بلکه در جامعه کره و در فرهنگ آن کشور زمینه‌های مساعدی برای توسعه یافتگی وجود داشته است. چه بسا کشورها که مانند عربستان - سعودی از سرمایه، تکنولوژی و پوشش نظامی برخوردار بوده‌اند ولی به درجه قابل توجهی از توسعه نرسیده‌اند. بنابر این، در معادله داخلی - خارجی توسعه یافتگی و در معادله مطلوبیت برای شخص، جامعه و یا سیستم، باید به درون نگاه کرد. ممکن است در یک فضای آموزشی، بهترین امکانات وجود داشته باشد اما اگر دانش‌پژوهی و یا دانشجویی در مسیر با فرهنگ شدن و دانشمند شدن حرکت می‌کند، بیشتر به خاطر علاقه و استعداد ذاتی و شخصیت خود

سنت، مدرنیسم و توسعه یافتگی

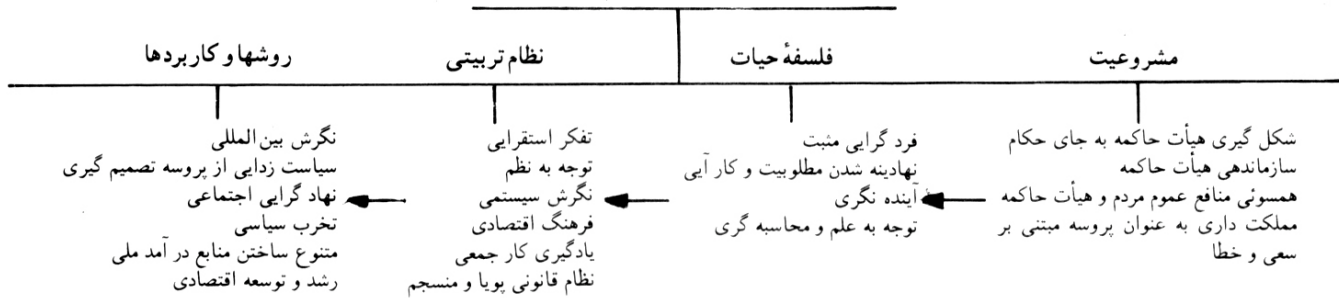
واژه سنت در جامعه ما تعریف روشنی ندارد. بعضی‌ها سنت را مساوی حصار می‌دانند و گروهی آنرا مترادف با اندیشه‌های کهنه تلقی می‌کنند؛ عده‌ای سنت را به معنی حفظ وضع موجود می‌گیرند و برخی آن را با ارزشهای فرهنگی برابر می‌دانند. واژه مدرنیسم هم به همین گرفتاریها دچار است. بعضی‌ها مدرنیسم را مساوی غرب‌گرایی یا سکولاریسم می‌دانند؛ عده‌ای آن را در ردیف الحاد و بی‌دینی قرار می‌دهند و گروهی، مدرنیسم را همان صنعتی شدن و علمی شدن و حرکت به سوی تکنولوژی می‌دانند. در یک کلام، تعریف این دو اصطلاح از شخص به شخص و از گروه به گروه و از نهاد به نهاد، فرق می‌کند و تازمانی که میدان بحث در این زمینه کاملاً باز نشود و نخبگان فکری و عقلی به یک اجماع نظر و یک جمع‌بندی روشن فرهنگی دست نیابند، سرگردانی عملی و نوسانات اجرایی و بلا تکلیفی فکری همچنان ما را همراهی خواهد کرد.

در رابطه با توسعه، عقیده من اینست که توسعه، لغت و یا مفهوم جدیدی نیست. توسعه، تعریف جدیدی است از تکامل بشری. بشر به طور فطری به تکامل و بهبود علاقمند است و در این راه دائماً کوشش می‌کند؛ به طور ذاتی در پی اینست که از موقعیت فعلی به موقعیت مطلوب و مورد تصور خود دست یابد. از روز اول خلقت هم، بشر به دنبال این تکامل بوده است. در چند قرن اخیر، مفهوم قدیمی تکامل به مفهوم جدید توسعه و توسعه یافتگی تبدیل شده است. اگر پرسیده شود که چه مترادفی برای مفهوم جدید توسعه - یافتگی می‌توان قرار داد، من لغت و مفهوم علم را پیشنهاد خواهم کرد. گردونه‌ای را که غرب و تمدن مادی غرب در چند قرن اخیر به وجود آورده، این بوده که برای همان اصطلاح تکامل بشری که از قبل وجود داشته و بشر به آن علاقمند بوده، یک قالب علمی و کاربردی و روشی ایجاد کرده است. اگر از خود سوال کنیم که در تعیین اولویت‌های مملکتی و فرهنگی سنت خوب است یا مدرنیسم؟ سنت صحیح است یا مدرنیسم؟ سنت مطلوب است یا مدرنیسم؟ به عقیده من، این صورت مسئله و این سوال از لحاظ علمی و روشی غلط است. باید ببینیم در چه دوره‌ای زندگی می‌کنیم.

بسیاری از ما عنایت کمی نسبت به حرکت تمدنها در طول تاریخ داریم. تعریفی که من برای بحث توسعه در قالب سنت و مدرنیسم دارم، این است که نفس توسعه پیدا کردن که می‌تواند بازوی مادی ظهور یک تمدن باشد، بخودی خود پدیده‌ای منفی نیست بلکه نوعی تکامل جدید است. اگر در تمدن مادی غرب، توسعه یافتگی به مفهوم علمی آن نتوانسته است با اخلاق و انسانیت و فضیلت تلفیق شود، این مشکل غرب است. توسعه یافتگی به مفهوم علمی آن پدیده بسیار مثبتی است. در غرب، تمدن مادی و توسعه یافتگی به طریق افراط افتاد و به سکولاریسم در سطح حکومتی ختم شد ولی کجا آزمون شده است که توسعه یافتگی و بنای یک تمدن علمی ضرورتاً به سکولاریسم منتهی می‌شود؟ آیا ما تلفیق اخلاق و توسعه یافتگی و علم‌پذیری را آزمون کرده‌ایم که آن را نمی‌کنیم؟ توسعه یافتگی به طور خودکار به سکولاریسم ختم نمی‌شود. تجربیات بسیار تلخ دوران کلیسایی بود که سکولاریسم را در فرهنگ اجتماعی غرب جای داد. اگر غرب در مادی‌گری افراط کرده و فقط بعد مادی انسان را در قالب توسعه پیاده کرده، این اشتباه غرب است نه زیان ناشی از بحث توسعه. توسعه به مفهوم علمی آن، یعنی استفاده از روش و توجه به دنیا و طبیعت و بهره‌برداری از آنها، و این نوع نگرش، انسانی و تکاملی است. اگر بخواهیم از توسعه جدید در دنیا بحث کنیم که با علم آمیخته شده است، می‌توانیم از لغت عقل و عقل علمی استفاده کنیم. به عقیده من، عامل مشترک در دین و توسعه یافتگی و یا مخرج مشترک دین و توسعه یافتگی، «عقل» است. اگر سنت را به معنی حفظ وضع موجود و فرار از علم و عقل بگیریم، بدون شک دچار خطا شده‌ایم چرا که چنین برداشتی با تکامل بشری تناقض دارد. اگر مدرنیسم را بعنوان توسعه یافتگی به معنای علمی آن تعریف کنیم، این نوع مدرنیسم امری است طبیعی، عقلی و منطقی، بنابر این، ما باید حدود و ثغور عقل و علم را در فرهنگمان روشن کنیم. کل فرهنگ غرب و کل تمدن مادی غرب نمی‌تواند مطرود باشد، زیرا بخشی از آن حالت علمی و راسیونالیستی

شکل (۲)

توسعه به معنای انسجام درونی



اوست نه آن امکانات. محیط آموزشی حکم محرکه را دارد، نه عامل تعیین کننده.

بنابر این، عوامل خارجی اهمیت دارد اما تعیین کننده نیست. ما می توانیم از محیط خارجی بهره بگیریم و به طور گزینشی از فرهنگ و تمدن و امکانات و ابداعات دیگران استفاده کنیم، مشروط به اینکه تکلیف فکری و فرهنگی و بینشی ما در داخل روشن شده باشد و به دنیای خارج بر پایه استحکام درونی و شخصیتی و با عزم راسخ نگاه کنیم. بر اساس این نظریه، اگر جامعه ای، در بحث متقابل، روبه انحطاط می رود و زمینه های ضعف و نارسایی و ناتوانی در آن ظاهر می شود، این سیر نزولی ناشی از ساختارهای داخلی است. بیماری شخص بیش از آنکه مربوط به آلودگی محیط خارجی باشد، از ضعف و آسیب پذیری جسمانی وی ناشی می شود. واکسیناسیون فرهنگی و درونی نیز دقیقاً به همین منظور یعنی قوام بخشیدن به درون، افزایش قوای درونی و آماده سازی داخلی برای مقابله با هجوم خارجی توصیه می شود.

نتیجه می گیریم که درون مهمتر از برون است چه در توسعه یافتگی و چه در توسعه نیافتگی، چه در پیشرفت و بالندگی و چه در عقب ماندگی و سقوط و اضمحلال. این نکته در «لوزی انسجام درونی» در سه میدان سیاست، اقتصاد و فرهنگ منعکس شده است (شکل یک).

نظریه انسجام درونی

«لوزی انسجام درونی» در شکل یک، منظور ما را در مورد پرداختن به داخل و توجه به قوای درونی به خوبی نشان می دهد. برای دستیابی به انسجام درونی، چهار عامل اهمیت دارد، یعنی در چهار زمینه باید فکر کرد، چاره اندیشید و به نوآوری و نظریه پردازی و عمل پرداخت؛ در چهار میدان باید برنامه ریزی نمود و در چهار حوزه بطور همزمان حرکت کرد. توجه من در اینجا به تجربیات بشر است. این نظریه حاصل نگرش به میدان وسیعی از مصادیق مختلف غربی و غیر غربی و استفاده از روش استقرایی برای دست یابی به یک قاعده کلی است. این چهار حوزه عبارتند از:

- ۱) میدان مشروعیت
- ۲) میدان فلسفه حیات
- ۳) میدان نظام تربیتی
- ۴) میدان روشها و کاربردها

به عقیده من، اگر در محدوده این چهار حوزه فکر و برنامه ریزی شود و نخبگان و اندیشمندان جامعه در زمینه های مفهومی و فکری به اجماع دست یابند، در آن صورت جامعه در مسیر «انسجام درونی»، تقلیل آسیب پذیری و واکسیناسیون دائمی حرکت خواهد کرد. اولین میدان کار و فعالیت، مشروعیت است. توسعه یافتگی یک انتخاب و یک تصمیم است. این انتخاب و تصمیم با چه کسی، چه گروهی، چه نهادی و چه مرکز ثقلی است؟ بدون شک این مسئولیت بر عهده هیأت حاکمه یا نخبگان یک جامعه قرار می گیرد. اگر جامعه ای بخواهد به طرف توسعه حرکت کند، باید به سوی مشروعیت پیش رانده شود و منافع نخبگان و منافع عموم مردم، همسو و نزدیک گردد. ارزشهای نخبگان باید با ارزشهای عموم مردم تلاقی کند. توسعه، مجری می خواهد و این وظیفه هیأت حاکمه است که جایگاه مجریان توسعه را مشخص کند. در چند قرن اخیر، توسعه در قلمرو دولتهای نیرومندی تحقق یافته است که صاحب

سیستم و نظام منسجمی بوده اند. از مسایل مهمی که در قالب بحث مشروعیت می گنجد، مسئله سعی و خطاست. یعنی جامعه باید حوصله و آمادگی اصلاح شدن و صیقل خوردن را داشته باشد و در عین قداست بخشیدن به گذشته، از اهمیت آینده خود غافل نگردد. جامعه یا باید مسئله مشروعیت را حل کرده باشد و یا در مسیر مشروعیت پایدار حرکت کند. هر جا، درجه ای از توسعه یافتگی یا نمایی از برهانی تمدن یا جلوه ای از پیشرفت پایدار وجود داشته، مشکل رابطه میان مردم و حکومت قبلاً حل شده و یا در مسیر حل شدن بوده است. بنابر این، در لوزی انسجام درونی، مشروعیت در پائین ترین نقطه جای گرفته زیرا سنگینی انسجام درونی بر آن فرود می آید و گوشه ها و زوایای دیگر لوزی از آن روح و پویایی می گیرد.

بعد از مشروعیت، دو مشتق در قسمت بالاتر لوزی جای می گیرد: اول، فلسفه حیات و دوم، نظام تربیتی. جامعه ای که میخواهد به طرف توسعه یافتگی علمی و انسجام درونی حرکت کند، باید تعریف خود از حیات را نه به صورت تربیونی بلکه به صورت عملی و کاربردی روشن کرده باشد. بلا تکلیفی از لحاظ روشی و کاربردی در همه کشورهای توسعه نیافته به وضوح مشاهده می شود. بنابر این، جهت گیری فکری و فرهنگی و کاربردی یک جامعه علاقمند به توسعه باید روشن گردد. توسعه یافتگی، جهان بینی کاربردی خاص خود را می طلبد و علمی نگرستن به مسائل، مبنای توسعه یافتگی است. از مشتقات این نگرش، اصلاح پذیری و برخورد اصلاحی با امور می باشد که در اینجا معنا می یابد.

وقتی تاریخ کشور آمریکا را مطالعه می کنید، می بینید که این کشور از بدو تأسیس، فلسفه ای داشته و هنوز هم آن فلسفه حیات را دارد. مجری توسعه از ابتدا مشخص بوده و هنوز هم هست. یعنی نوعی تداوم فکری و فرهنگی از ابتدا تا حال وجود داشته و این امر به یک انسجام درونی تبدیل شده است. در این قالب است که سعی و خطا معنا پیدا می کند و سیستم در چارچوب مبانی که به آن معتقد است، خود را تصحیح می کند و به جلو می رود. قصد من در اینجا بحث در باره خوبی و بدی نیست بلکه اشاره کردن به روشن بودن اندیشه ها در سیر تکاملی یک جامعه و دستیابی به «موفقیت» در آن قالب فکری است. توسعه یافتگی مستلزم آنست که جایگاه علم در سیستم داخلی مشخص شود. برای اینکه جامعه بتواند به معنای جدید توسعه یافتگی دست یابد و به پیش حرکت کند، باید جایگاه علم را در فلسفه حیات خود روشن کند.

میدان و حوزه سوم، نظام تربیتی است. یک نهال برای تبدیل شدن به یک درخت، نیازمند آب، کود، سم، آفتاب، مراقبت و نظارت است و اگر این نظارتها و مراقبتها انجام نشود، به طور منطقی و طبیعی، کسی نباید انتظار رشد مناسب و میوه دادن آن نهال را داشته باشد. به همین ترتیب، توسعه یافتگی به معنای جدید آن نیز نیازمند نظام تربیتی است. یعنی تک تک افراد باید در فضائی علاقمند به توسعه تربیت شوند. در پرتو آموزش است که انسانها متحول می شوند و در قالب فرهنگ و فلسفه حیاتی که به آن معتقدند، استحکام روانی، شخصیتی و اجتماعی پیدا می کنند و مقوله فوق العاده تعیین کننده و پیچیده «هویت ملی» شکل می یابد. بر پایه نظام تربیتی - آموزشی یک جامعه است که نظم حالت نهادی به خود می گیرد و عموم مردم به طرف فرهنگ توسعه حرکت می کنند.

غیر سلیقه‌ای در آید و ثبات، آینده نگری و تمدن سازی مادی- فرهنگی متحقق شود.

از دیگر مشتقات روشها و کاربردهای توسعه یافتگی، سیاست زدایی از روند تصمیم گیری است. در بسیاری از کشورهای در حال توسعه و حتی کشورهای ضعیف دنیای صنعتی مانند ایتالیا و اسپانیا، توسعه تصمیم گیری شدیداً سیاسی است، با موضوعات و مباحث به صورت عقلی و منطقی برخورد نمی‌شود و جو تصمیم گیری به شدت سیاست زده است. مادر کشور خودمان، در شرایط بحرانی، تصمیم‌های نهایی را می‌گیریم. این امر از قواعد ثابت تاریخ ایران است، در حالیکه انسجام درونی و توسعه یافتگی ایجاب می‌کند که دانما «مشکل یابی» شود، آلترناتیوهای مختلف برای حل مشکل مشخص گردد و پس از ارزیابی و مطالعات لازم، بهترین راه حل انتخاب شود.

بسیاری از ما تنها در زمان شدت گرفتن بیماری و درد به پزشک یا دندانپزشک مراجعه می‌کنیم. انجام معاینات و آزمایشهای پزشکی بطور منظم حتی برای کسانی که مشکل مالی ندارند، امری غیر منطقی و غیر طبیعی قلمداد می‌شود. «مشکل یابی» در فرهنگ ما معنی خاص خود را نیافته و چه در سطح فردی - خانوادگی و چه در سطح اجتماعی - مالی، از اجزاء و مشتقات تصمیم گیری محسوب نمی‌شود. هنوز در جامعه ما اهمیت پیش گیری از بروز مشکلات و برنامه ریزی برای مقابله با دردها، نارسائیها و بحرانها، آنطور که باید و شاید شناخته نشده است.

مسئله بعدی، موضوع تحزب است. يك جامعه باید زمینه ظهور نهادهای فکری و سیاسی را فراهم سازد تا بتواند به چرخش قدرت و سالم سازی فضای سیاسی کمک کند. این موضوع صرفاً جنبه سیاسی ندارد بلکه در واقع گامی است در جهت فرهنگ سازی، زیرا جامعه‌ای رشد می‌کند و از گزند فرهنگهای بیگانه مصون می‌ماند که شیوه‌های حل منازعات و اختلافات داخلی را بیاموزد، راههای تکامل و تقویت هویت خود را بداند و به لزوم استحکام فرهنگ خودی معتقد باشد. جامعه‌عاری از نهادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سالم و جا افتاده، یعنی جامعه‌ای که از ثبات و پایداری واقعی برخوردار نمی‌گردد و به سوی تکامل فرهنگی و فکری پیش نمی‌رود. تحزب، فرهنگ باوقار سیاسی را به همراه می‌آورد و زمینه‌های هم‌گرایی در یک جامع را فراهم می‌کند. بنابراین، تحزب یکی از روشهای تقویت انسجام درونی يك جامعه است.

شکل دو، مشقات چهارگانه بحث انسجام درونی را معرفی می‌کند. به عقیده بنده، اگر جامعه‌ای در این چهار میدان متداخل برنامه ریزی و فعالیت کند، طبق قواعد آزمون شده و ثابت تاریخی، در مسیر شکل دادن به يك تمدن، به طرف انسجام درونی حرکت خواهد کرد. در اینجا می‌توانیم پرسش خود را مطرح کنیم. اگر انسان بخواهد صاحب شخصیت شود، چه باید بکند؟ از چه مراحل تربیتی و آموزشی عبور کند؟ چه اندیشه‌هایی را باید صیقل دهد تا نهایتاً صاحب رنگ و شخصیت شود؟ پاسخ اینست که باید به درون پرداخت. تا درون استحکام نیابد و صفا داده نشود، برون جلوه گاه شخصیت نخواهد بود. بحث سنت و مدرنیسم هم بر این مبنا قابل طرح است.

در طول این مقاله، اساس روش و متدولوژی شناخت، قواعد ثابت تاریخ بوده است. میان سنت و مدرنیسم، باید عقل را انتخاب کرد، به علم روی آورد و هویت و شخصیت را استخراج کرد. نظریه انسجام درونی در برگیرنده مجموعه این عوامل است و در تاریخ تمدنها، این اصل، عمومیت دارد. بنابراین، مکان و زمان و جغرافیای سنت یا مدرنیسم مهم نیست، آنچه اهمیت دارد فراهم کردن چارچوبی است که در آن رابطه «عینی» و «کاربردی»، و نه «ذهنی» میان دین و علم و هویت و شخصیت داخلی روشن نهاده شده و با گذشت زمان تصحیح و اصلاح گردد.

تا زمانی که در رابطه با این عوامل اساسی برای شکل بخشیدن به تمدن، ذهنیت‌ها به عینیت‌ها و کاربردها تبدیل نشود، جامعه به طور طبیعی دستخوش نوسانها و فراز و نشیبها خواهد بود. در حال حاضر که مغرب زمین و بسیاری از فرهنگها، دچار بحران اخلاقی و معنوی است، کشور ما در شرایط مناسبی قرار دارد تا با تلفیق تمدن مادی و تمدن اخلاقی، به گونه‌ای مطلوب به الگو سازی و ترسیم راه آینده بپردازد.

جامعه‌ای که میخواهد توسعه پیدا کند به تفکر استقرایی ارج بیشتری می‌نهد. تفکر استقرایی یعنی اینکه انسانها در نظام تربیتی بیاموزند که برخورد باز و کار - بردی با مسایل داشته باشند اگر جامعه‌ای برای حل مشکلات خود، کلیشه‌ای با مسایل برخورد کند یعنی نوآوری و ابداع نداشته باشد، طبیعی است که رشد آن، اگر خوشبینانه قضاوت کنیم، به تأخیر خواهد افتاد. جامعه علمی باید به استقراء توجه کند. منظور این نیست که منحصرأ استقرایی ببیند، چرا که ممکن نیست، بلکه در کنار قیاس، استقراء را مبنای حرکت به سوی توسعه به مفهوم، علمی آن قرار دهد. در نظام تربیتی، از مهمترین اموری که باید به يك جامعه علاقمند به توسعه آموخته شود، فلسفه و مبنای کار جمعی است. افراد باید بیاموزند که چگونه اندیشه‌ها و روشهای خود را و نیز جهان بینی‌های خود را به یکدیگر نزدیک کنند و در قالب اندیشه‌های شخصی محبوس نشوند. حرکت جامعه از وضع فعلی به وضع مطلوب، يك کار جمعی است نه مجموعه کارهای فردی.

در جامعه علاقمند به توسعه، عموماً به کارها و اموری پرداخته می‌شود که جنبه علمی دارد نه سلیقه‌ای. از جمله این کارها، برپائی يك نظام قانونی و يك فرهنگ اقتصادی فوق العاده قوی است.

چگونه يك جامعه صاحب نظام قانونی نیرومند می‌شود؟ از طریق تربیت و آموزش و با پرورش روح و روان و شخصیت افراد. جامعه محتاج برنامه و تربیت است و برای دستیابی به انسجام درونی، باید روی اعضای آن کار شود. انسان باید ارزش پیدا کند و تربیت او مبنای توسعه قرار گیرد. بی دلیل نیست که در کشورهایی مانند ژاپن، تربیت انسانها مهمترین مسئله است و کسانی که در نظام آموزشی کار می‌کنند، افراد بسیار محترم و با پرستیژ اجتماعی بالا هستند. همین آموزش دهندگان هستند که در واقع، توسعه و زمینه‌های آن را فراهم می‌آورند. سرمایه‌های يك جامعه، منحصر به منابع طبیعی، تکنولوژی و منابع مالی آن نیست، بلکه ارزشمندترین سرمایه، انسانهای با فرهنگ، آموزش - دیده و با شخصیت آن جامعه هستند. در طول تاریخ، هر جا تمدنی مادی - فرهنگی وجود داشته، چه از لحاظ نظامی و چه از حیث اجتماعی، فرهنگی و تربیتی، سرمایه گذاریهای جدی روی انسانها انجام شده و يك سیستم اجتماعی بر پا گردیده است. جوامع توسعه نیافته عموماً جوامعی چند فرهنگی هستند که گرفتار از هم گسیختگی داخلی می‌باشند. ساختن و پرداختن فرهنگ همگون داخلی، نیازمند سالها تلاش و کار منظم و حساب شده تربیتی و آموزش است. درست است که استعمار در طول چند قرن اخیر تا آنجا که توانسته به کشورهای در حال توسعه ظلم روا داشته و آنها را استثمار کرده است. اما اگر این کشورها از انسجام درونی و همگونی فرهنگی در داخل بهره‌مند بودند این گونه و در این سطح وابسته نمی‌شدند و اجازه رخنه بیگانگان را به فرهنگ، سیاست و اقتصاد خود نمی‌دادند. انسانی که رنگ داشته باشد و از ثبات روحی و فکری برخوردار باشد به راحتی رنگهای دیگر را نمی‌پذیرد و حتی در شرایط بحرانی به تقویت رنگ طبیعی خود می‌پردازد.

میدان و حوزه چهارم در بحث توسعه یافتگی و انسجام درونی، روشها و کاربردهاست. یعنی اینکه بعد از حل مسئله مشروعیت و روشن شدن فلسفه حیات و تقدس یافتن نظام تربیتی و آموزشی، روشها و کاربردهایی لازم می‌آید که توسعه یافتگی مادی را بدست دهد. یکی از مشتقات این بحث، داشتن نگرش بین المللی است. جامعه علاقمند به توسعه، به علت وجود ارتباطات گسترده و پیچیده در نظام بین المللی موجود و به دلیل وابستگیهای متقابل، باید نگرشی جهانی و بین المللی داشته باشد. بعلاوه، امروزه مرزها عملاً از میان برداشته شده و تأثیر پذیری‌ها افزایش یافته است.

جامعه باید به طرف نهادهای پایدار اجتماعی حرکت کند و از نوسانات پرهیز شود. دمدمی بودن در اداره يك جامعه عاملی ضد توسعه است. ثبات نهادهای اجتماعی زمینه ساز انباشته شدن ثمرات توسعه یافتگی است. اگر مملکت - داری و اداره يك جامعه تابع سلیقه‌های شخصی گردد و مبنای عینی، ارزشی و علمی نداشته باشد، نباید به انتظار توسعه نشست. اما چگونه و چه وقت می‌توان جلوی اعمال سلیقه‌ها را گرفت؟ با پیاده کردن اندیشه‌ها در قالب نهادها و زمانی که تفکرات بنیادی، جنبه نهادی پیدا کند. جامعه علاقمند به توسعه شدیداً محتاج نهادهای پایدار است تا مسایل به صورت غیر شخصی و